

اخلاق ناصری

تألیف

سلطان الحکماء و المحققین
خواجہ نصیر الدین طوسی

بہ اہتمام:

سید عبدالہادی قضایی
«شہرود کردستانی»



سرشناسه: نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷-۶۷۲ق

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق ناصری.

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق ناصری / تالیف: خواجه نصیرالدین طوسی؛ به

اهتمام عبدالهادی قضایی «شهرود کردستانی»

مشخصات نشر: تهران: بهزاد، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۴۳۲ص.

وضعیت فهرست نویسی: فیفا.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.

موضوع: اخلاق -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۷ق.

شناسه افزوده: قضائی، هادی، ۱۳۶۱ - گردآورنده.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ الف۳۲/ن۶/۴۵/۲۴۷ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱:

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۲۵۰۵۳:

انتشارات بهزاد

آدرس: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای زاندارمری

- کوچه گرانفر - پلاک ۱۹۳ - تلفن: ۶۶۴۱۳۶۲۴ - فاکس: ۶۶۹۶۵۳۳۰

نام کتاب: اخلاق ناصری

تألیف: سلطان الحکماء و المحققین خواجه نصیرالدین طوسی

به اهتمام: سید عبدالهادی قضایی «شهرود کردستانی»

نوبت چاپ اول: ۱۳۸۷

تصحیح: مرگان احمدی

تیراژ: ۱۵۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۶۹-۰۷-۶ ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۶۹-۰۷-۶

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۲۳	پیشگفتار
۸۱	تألیف کتاب
۸۹	ذکر مقدمه (مقدمه‌ی مؤلف)
۹۷	فصول کتاب

مقاله‌ی اول: تهذیب اخلاق / مبادی و مقاصد

۱۰۱	قسم اول - مبادی
۱۰۱	فصل اول - معرفت موضوع و مبادی این نوع
	فصل دوم - معرفت نفس انسانی که آن را نفس ناطقه
۱۰۳	نیز گویند
	فصل سوم - تعدید قوای نفس انسانی و تمیز آن از
۱۱۲	دیگر قوا
۱۱۵	فصل چهارم - انسان اشرف موجودات این عالم
۱۲۳	فصل پنجم - نفس انسانی را کمالی و نقصانی است
	فصل ششم - کمال نفس انسانی در چیست و کسر کسانی
۱۲۸	که مخالفت حق کرده‌اند

فصل هفتم - خیر و سعادت که مطلوب از رسیدن به

کمال آنست ۱۴۲

قسم دوم - مقاصد ۱۶۹

فصل اول - حد و حقیقت خلق و تغییر اخلاق ممکن ۱۶۹

فصل دوم - صناعات تهذیب اخلاق ۱۷۵

فصل سوم - حصر اجناس فضائل ۱۷۷

فصل چهارم - انواع اجناس فضائل ۱۸۲

فصل پنجم - حصر اضداد اصناف رذایل ۱۸۸

فصل ششم - فرق میان فضائل و شبیه آن ۱۹۴

فصل هفتم - شرف عدالت بر دیگر فضائل ۲۰۴

فصل هشتم - ترتیب اکتساب فضائل و مراتب سعادت ... ۲۲۳

فصل نهم - حفظ صحت نفس ۲۳۰

فصل دهم - معالجه‌ی امراض نفس ۲۴۴

مقاله‌ی دوم: تدبیر منازل / بر پنج فصل ۲۸۱

فصل اول - دوم سبب احتیاج به منازل و معرفت ارکان آن ۲۸۲

فصل دوم - معرفت سیاست و تدبیر اموال و اقوات ۲۸۶

فصل سوم - معرفت سیاست و تدبیر اهل ۲۹۲

فصل چهارم - سیاست و تدبیر اولاد ۲۹۹

فصل چهارم - سیاست و تدبیر اولاد / آداب سخن گفتن .. ۳۰۷

فصل چهارم - سیاست و تدبیر اولاد / آداب حرکت و سکون . ۳۰۹

فصل چهارم - سیاست و تدبیر اولاد / آداب طعام خوردن ۳۱۰

فصل چهارم - سیاست و تدبیر اولاد / آداب شراب خوردن ۳۱۲

صفحه	عنوان
۳۱۲	فصل الحاقی بعد از تألیف / حقوق والدین
۳۱۸	فصل پنجم - سیاست خدم و عبید
۳۲۳	مقاله‌ی سوم: در سیاست مدن / به هشت فصل
۳۲۳	فصل اول - سبب احتیاج خلق به تمدن
	فصل دوم - فیلت محبت که ارتباط اجتماعات بدان
۳۳۵	صورت بندد
۳۵۶	فصل سوم - اقسام اجتماعات و شرح احوال مدن
۳۷۷	فصل چهارم - سیاست ملک و آداب ملوک
۳۹۲	فصل پنجم - سیاست خدم و آداب اتباع ملوک
۳۹۸	فصل ششم - فضیلت صداقت و کیفیت معاشرت با اصدقاء
۴۱۳	فصل هفتم - کیفیت معاشرت به اصناف خلق
	فصل هشتم - وصایایی که منسوب است به افلاطون
۴۲۰	و ختم کتاب

مقدمه

اخلاق و آرای دانشمندان:

اخلاق از جمله‌ی مباحث مهم علمی و فلسفی است که از قرون گذشته تا امروز همواره مورد بررسی و تحقیق دانشمندان بشر بوده و هست و پیرامون آن از جهت تعریف اخلاق، شناخت خوب و بد اخلاق، و نقش فضایل و رذایل اخلاقی در زندگی بشر بحث بسیار کرده‌اند، کتاب‌ها نوشته‌اند، و نظریات مختلفی ابراز داشته‌اند، اکثر فلاسفه و دانشمندان از قدما و متأخرین، فضایل اخلاق را از ارکان اساسی سعادت بشر به حساب آورده و آن را مایه‌ی تعالی و تکامل مادی و معنوی می‌دانند.

اینان عقیده دارند که صفات حمیده و خلقیات پسندیده عامل وظیفه‌شناسی و معیار زندگی انسانی است، جوامع بشری در پرتو اخلاق خوب می‌توانند پیوندهای دوستی را بین خود محکم کنند، از حسن روابط اجتماعی برخوردار گردند، در رفاه و آسایش زیست نمایند، و به کامیابی و موفقیتی که شایسته‌ی مقام انسان است دست یابند.

سقراط می‌گوید:

سقراط که اهتمامش بیشتر مصروف اخلاق بود چنین می‌گوید:

«انسان جویای خوشی و سعادت است و جز این تکلیفی ندارد، اما خوشی به استینای لذات و شهوات به دست نمی‌آید، بلکه به وسیله‌ی جلوگیری از خواهش‌های نفسانی بهتر میسر می‌گردد و سعادت افراد در ضمن سعادت جماعت است، بنابراین سعادت هر کس در این است که وظایف خود را نسبت به دیگران انجام دهد».

ارسطو می‌گوید:

عمل انسان را غایتی است و غایات مطلوب انسان مراتب دارند، آنچه غایت کلّ و مطلوب مطلق است، مسلماً سعادت و خوشی است، اما مردم خوشی را در امور مختلف می‌انگارند، بعضی به لذات راغبند، برخی به مال، و جماعتی به جاه، اما چون درست بنگریم می‌بینیم هیچ موجودی به غایت خود نمی‌رسد مگر آن‌که همواره وظیفه‌ای که برای او مقرر است به بهترین وجه اجرا کند و انجام وظیفه به بهترین وجه برای هر موجودی فضیلت او است، پس غایت مطلوب انسان یعنی خوشی و سعادت، با فضیلت حاصل می‌شود.

دکارت می‌گوید:

اگر چه هر فردی از ما از افراد دیگر جداست، ولیکن چون تنها نمی‌توانیم زیست کنیم ناچار باید منافع خود را تابع منافع حقیقی جماعتی که جزو آنها هستیم بنماییم و اگر کسی این حس را داشته باشد که صلاح کلّ، مقدّم بر صلاح جزء است، مکارم والا از ظهور خواهد کرد و حتی برای خدمت به دیگران جان خود را به خطر خواهد انداخت.

خلاصه آن‌که عمل انسان همواره باید موافق عقل باشد و اگر

چنین شود البته سعادت و خرسندی خاطر که مراد و منظور از علم اخلاق همان است، حاصل خواهد گردید.

در مقابل دانشمندان طرف دار اخلاق، گروهی از فلاسفه‌ی قدیم و جدید هستند که از نظر بی‌خودپرستی و لذت طلبی پیروی می‌کنند، اینان که بشر را تنها از دیدگاه مادی نگریسته و به اصالت لذت، شهوت، قدرت، و خلاصه‌ی فردپرستی عقیده دارند، نه تنها اخلاق را معیار خوشبختی و مایه‌ی تعالی و تکامل بشر نمی‌شناسند، بلکه آن را مانع تحقق آرزوها و سدّ راه کامیابی می‌دانند و عقیده دارند که مقرّرات اخلاقی یک سلسله دستوره‌های بی‌فایده و مهمل است و نتیجه‌ای جز تهدید شخصیت و سلب آزادی و تقلیل لذایذ به بار نمی‌آورد.

آرستیب که در قرن چهارم قبل از میلاد زندگی می‌کرد گفته است: خیر، عبارت از لذت، و شرّ جز آلم نیست، هدف بشر در حیات، کام دل گرفتن از لذایذ جهان است، از این رو به سوی آن پویان است، و از آلم و درد و ناملایمات گریزان و چون گذشته و آینده به دست ما نیست، عقل حکم می‌کند که باید از لذت و خوشی موجود استفاده کرد و فکر را به نتایج نیک و بد آن مشغول نداشت.

کالیکلس می‌گوید:

ندای غرایز را اجابت کن تا لذت و خوشی یابی و هیچ گونه مقاومت در مقابل آنها ابراز منما که مورث درد و رنج می‌شود و سایر مبادی الخاق و آنچه غیر از این گفته‌اند مشتی موحومات است و خالی از دلیل و برهان، کالیکلس در کتاب گورگیاس که مخاطبش افلاطون

است اخلاق را زنجیری می‌داند که ضعفاً برای در بند کشیدن اقویا ساخته‌اند، به عقیده‌ی وی اخلاق وسیله‌ای است برای نگاهداشتن مرد برتر در دایره‌ی حدود و اقتدار ضعفا.

نیچه می‌گوید:

خود را باید خواست و خود را باید پرستید و ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود و درد و رنج کاسته شود و ناتوان بر دوش توانا بار نباشد و سنگ راهش نشود.

مرد برتر آن است که نیرومند باشد، به نیرومندی زندگی کند و هوئی و تمایلات خویش را برآورده سازد، خوش باشد و خود را خواجه و خداوند بداند و هر مانعی که برای خواجه‌گی در پیش بیاید از میان بردارد، از خطر نهراسد و از جنگ و جدال نترسد.

هدف خودخواهان:

جان دیوی می‌گوید: همواره افراد خودخواه و جاه‌طلبی وجود دارد که در نظر آنان اصول اخلاقی چیزهایی بی‌فایده و مهمل است، زیرا تنها هدفشان نیل به تمایلات و رساندن کشتی آرزوها و خواسته‌های خویش به ساحل مقصود است به همین جهت در راه دست یافتن به هدف‌های خود همه چیز را مجاز می‌دانند.

اینان اصول اخلاقی و مقررات اجتماعی را به منزله‌ی مانع و سدّی در راه پیشرفت تمایلات و استعدادهای فردی تلقّی می‌کنند و عدم آزادی در ارضاء خواهش‌ها و شهوات را سایه‌ی محدود ساختن پرورش شخصیت انفرادی می‌پندارند و معتقدند باید هر چه بیشتر، از شهوات و احساسات خود پیروی کنند و به مقررات و اصول

اجتماعی بی‌اعتنا باشند، و به طور کلی در نظر آنان بهترین اخلاق، پشت‌پا زدن به اصول و مقررات اخلاقی است که مانع آزادی می‌گردند.

نشانه‌ی کرامت نفس:

مکارم اخلاق نشانه‌ی بزرگواری و کرامت نفس است، مکارم اخلاق مایه‌ی تعالی معنوی و تکامل روحانی است، در پرتو مکارم اخلاق، آدمی از قیود خودپرستی و خوی حیوانی‌رهایی می‌یابد، بر غرایز و تمایلات نفسانی خویش غلبه می‌کند، دگردوستی و حس فداکاری در نهادش شکوفا می‌گردد، و انسان بالفعل می‌شود و از کمالاتی که لایق مقام انسان است برخوردار خواهد شد.

رسول اکرم (ص) برای آن‌که پیروان خود را به راه مکارم اخلاق سوق دهد و آنان را با صفات انسانی تربیت کند، در منبر و محضر، در سفر و حضر، و خلاصه در هر موقع مناسب از فرصت استفاده می‌کرد و وظایفشان را خاطر نشان می‌ساخت، بر اثر مساعی پی‌گیر آن حضرت، تحوّل عظیمی در جامعه پدید آمد، عده‌ی زیادی از مسلمانان مدارج عالی اخلاقی را پیمودند، به فضایل انسانی نایل آمدند، در تاریخ اسلام گوشه‌هایی از زندگی افتخارآمیز بعضی از آنان ثبت شده است.

شناخت فضایل و رذایل:

می‌دانیم شناخت صفات حمیده و ذمیمه و تمیز فضایل از رذایل، شرط اساسی اصلاح اخلاق است، چه آن‌کس که خلق خوب و بد را نمی‌شناسد و فضیلت را از رذیلت تمیز نمی‌دهد، نمی‌تواند به

محاسن اخلاق گرایش یابد و از سیئات اخلاقی اجتناب نماید، اولیای گرامی اسلام برای آن که پیروان خویش را به راه خودسازی و تزکیه‌ی نفس سوق دهند، آنان را به آموختن علم اخلاق موظف نموده و فراگرفتن این علم را که از پایه‌های اساسی سعادت اجتماع بر سایر علوم مقدّم داشته‌اند.

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید: علمی که یاد گرفتن آن بیش از علوم دیگر بر تو لازم است آن علمی است که خیر و صلاح قلبت را به تو ارایه کند و فساد آن را بر تو آشکار سازد.

ستایش اخلاق انسانی:

حقیقت این است که عموم مردم حتّی فردپرستان مخالف اخلاق، به طول فطری از خلق و خوی پسندیده احساس خشنودی و رضایت خاطر می‌کنند، صاحبان اخلاق حمیده را با دیده‌ی تکریم و احترام می‌نگرند، و آنان را شایسته‌ی تحسین و ستایش می‌دانند.

کسانی که خود از کرایم اخلاق بی‌بهره‌اند وقتی سجایای انسانی افراد با فضیلت را می‌بینند یا شرح مکارم آنها را می‌شنوند، اگر از این جهت که خود فاقد آن ملکات حمیده هستند ابراز تأسف نمایند لااقلّ اعتراف می‌کنند که دارای آن بزرگواری و کرامت نفس نیستند.

الهام الهی:

آدمی به هدایت فطری، امتهات فضایل و رذایل را می‌شناسد، اصول اخلاق خوب و بد را درک می‌کند، و به راهنمایی تکوینی خداوند می‌داند که وفای به عهد، ادای امانت، راستی و درستی، جوانمردی، عزّت نفس، و انصاف، خوب و از خلقیات پسندیده‌اند،

برعکس، عهدشکنی، خیانت در امانت، دروغ‌گویی، و نادراستی، زبونی و پستی، و اعمال خلاف انصاف، بدو از صفات ناپسندند، قرآن شریف این هدایت تکوینی را الهام الهی خوانده (فالهمها فجورها و تقویها) و دانشمندان روان از آن به وجدان اخلاقی تعبیر کرده‌اند.

گرچه انسان به الهام وجدان اخلاقی، اُمّهات فضایل و رذایل را می‌شناسد و به هدایت تکوینی اخلاق خوب و بد را تمیز می‌دهد، ولی این بدان معنی نیست که مردم می‌توانند تمام مسائل اخلاقی را پیش خود و بدون معلّم بفهمند، همه‌ی خلقیات پسندیده و ناپسند را به سهولت تشخیص دهند، و به پرسش‌هایی که پیرامون آنها می‌شود پاسخ گویند، چه علم اخلاق به قدری پیچیده و مشکل است که با بررسی‌های دقیق فلاسفه‌ی بزرگ در طول قرن‌های متمادی، هنوز پاره‌ای از مسائل آن به خوبی روشن نشده و دانشمندان نمی‌توانند با منطق علمی به بعضی از سؤال‌های مربوط به اخلاق جواب قطعی بدهند.

اخلاق طبیعی را اکتسابی:

شکل ظاهری و ساختمان طبیعی مردم، ناشی از قوانین خلقت و سنن آفرینش است و چگونگی آن در اختیار ما نیست.

اما شکل نفسانی و ساختمان اخلاقی و معنوی ما اغلب اکتسابی است و افراد باید از راه مجاهده و کوشش، خویشتن را به فضایل اخلاقی متخلّق نمایند و با تحمّل مشکلات و سختی‌ها، شکل باطنی خویش را به خوبی و شایستگی بسازند، ولی اشخاصی هستند که پاره‌ای از فضایل با سرشتشان آمیخته است و به طور طبیعی واجد

صفتی از قبیل خویشتن‌داری، جوانمردی، مهربانی، کم‌حرفی و گشاده‌رویی هستند و بدون زحمت از مزایای آن صفات برخوردارند.

خلق ملکه‌ی نفسانی:

از نظر دینی و علمی تخلق به اخلاق خوب یابد، عبارت از این است که روح انسان از صفتی شکل بگیرد و آن صفت در نهادش به صورت ملکه‌ی نفسانی درآید و بتواند با سهولت و بدون محاسبه و فکر، آن خلق را عملاً به کار بندد و بر طبق آن با مردم رفتار نماید، بنابراین آدمی با یک یا چند بار بذل و بخشش، دارای خوی سخاوت نمی‌شود و با یک یا چند بار دروغ گفتن به خلق مذموم دروغگوی متخلق نمی‌گردد.

ارسطو می‌گوید:

فضیلت نفسانی یا اخلاقی باید کسب شود و به درجه‌ی عادت برسد و عمل به آن شاق و دشوار نباشد، بلکه از روی رغبت و لذت و علم و اختیار واقع شود و هم‌گانه این شرایط فراهم آید فضیلت ممدوح خواهد بود.

سخن این مسکویه:

خلق حالتی است نفسانی که آدمی را بدون فکر و رویه به انجام کارهایی تحریک می‌کند و آن دو قسم است: قسمی از آن طبیعی است و مستند به ساختمان مزاج است، مانند کسی که از کوچکترین ناملازم برافروخته و خشمگین می‌شود یا بر اثر کمترین تعجب به شدت می‌خندد، یا حادثه ناچیزی او را سخت غمگین و متأثر می‌سازد، قسم دیگر ناشی از عادت است و این قسم خلق ممکن است در آغاز

با فکر و محاسبه پایه‌گذاری می‌شود ولی بر اثر تکرار و استمرار عملی، رفته‌رفته به صورت ملکه‌ی نشانی و خلق و خوی ثابت در می‌آید و بدون رویه و فکر، انگیزه‌ی عمل می‌شود.

رابطه‌ی علم و اخلاق:

سقراط علم و حکمت را جواب‌گوی هر دو قسمت می‌دانست و معتقد بود که منشأ اخلاق حمیده دانش و بینش است و انحراف‌های اخلاقی معلول جهل و نادانی است، او می‌گفت اگر علم گسترش یابد و سطح معلومات جامعه بالا برود، مردم فضایل و رذایل را می‌شناسند و اخلاق خوب و بد را تشخیص می‌دهند و بر اثر آگاهی از نتایج مطلوب و نامطلوب فضیلت و رذیلت، راه خلیقات حمیده را در پیش می‌گیرند و صفات ناپسند را ترک می‌گویند و در توضیح نظریه‌ی خود چنین گفته است:

مردمان از روی عمد و علم، دنبال شر نمی‌روند و اگر خیر و نیکی را تشخیص دهند، البته آن را اختیار می‌کنند، پس باید در تشخیص خیر کوشید، مثلاً باید دید شجاعت چیست عدالت کلام است و پرهیزکاری یعنی چه؟

اصول اخلاق:

نیکوکاری بسته به تشخیص نیک و بد یعنی دانایی است، و فضیلت به طور مطلق چیزی جز دانش و حکمت نیست، اما دانش چون در مورد ترس و بی‌باکی یعنی علم برای اینکه از چه باید ترسید و از چه نباید ترسید ملحوظ گردد، شجاعت است، و چون در رعایت مقتضیات نفسانی به کار رود عفت خوانده می‌شود و هرگاه علم به قواعدی که

حاکم بر روابط مردم با یکدیگر می‌باشد منظور شود عدالت است و اگر وظایف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود دین‌داری و خداپرستی است، این فضایل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، و خداپرستی، اصول اولی اخلاق سقراطی بوده است.

افلاطون نیز در باب اخلاق مانند سقراط عقیده دارد که عمل نیک لازمه‌ی علم به نیکی است و اگر مردمان تشخیص نیکی دادند البته به بدی نمی‌گیرانند، پس فضیلت، یعنی حسن اخلاق، نتیجه‌ی علم است.

عمل بر طبق علم:

بدون تردید، علم به خیر و شرّ و تشخیص خوب و بد در اصلاح اخلاق و اعمال جامعه نقش بسیار مؤثر دارد و قسمتی از خُلقیات مذموم و کارهای ناپسند مردم ناشی از جهل و نادانی است، ولی می‌دانیم که علم زمانی اخلاق جامعه را اصلاح می‌کند و خوشبختی و سعادت به بار می‌آورد که افراد عالم بر طبق علم خود قدم بردارند و دانسته‌های خویش را عملاً به کار بندند و گرنه از علم نتیجه‌ی اخلاقی عاید نمی‌شود و رفتار عالم و جاهل یکسان خواهد بود.

پیروی از هوی:

بین علم و عمل ملازمه وجود ندارد و دانستن خوبی و بدی مستلزم انجام خوبی و اجتناب از بدی نیست، چه بسیارند افرادی که نیک و بد‌های اخلاقی را می‌دانند و خیر و شرّ اعمال را به خوبی تشخیص می‌دهند، ولی اسیر غرایز و شهوات خود هستند، اینان به پیروی از هوای نفس برخلاف دانسته‌های خود عمل می‌کنند، خیر و خوبی را ترک می‌گویند، به شرّ و بدی می‌گیرانند، و دچار سقوط و تباهی می‌شوند.

فضیلت در نظر ارسطو:

ارسطو، اخلاق را پیروی از فرمان عقل می‌داند و عقیده دارد اخلاق کسی است که غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی خود را با نیروی خرد، اندازه‌گیری کند و آنها را در حدود مصلحت اعمال نماید و در این باره چنین می‌گوید:

فضیلت انسان این است که وظیفه‌ی خود، یعنی فعالیت نفس را با موافقت عقل به بهترین وجه انجام دهد و اگر چنین کرد سعید و خوشبخت خواهد بود، علم اخلاق عبارت است از اینکه بدانیم برای آن که فعالیت نفس به موافقت عقل انجام گیرد، در احوال و موارد مختلف، عمل انسان چه باید باشد، یعنی چه وقت و در چه مورد و چگونه و نسبت به که و برای چه باید عمل کند.

عقلانی و غیر عقلانی:

روح انسان‌داری دو جنبه است، عقلانی و غیرعقلانی، عقلانی جنبه‌ی انسانیت است و غیرعقلانی دو جنبه دارد یکی نفس نباتی یعنی قوه‌ی نامیه و دیگری نفس حیوانی که برحسب طبع دارای شهوت، غضب، و دیگر غرایز است، تمایلات، غریزی، آدمی را به عمل و امی دارند و اگر اعمال او با موافقت جنبه‌ی عقلانی واقع شود فضیلت است و این نوع فضیلت را فضیلت انسانی یا اخلاقی گوئیم.

به نظر ارسطو انسانی که می‌خواهد به فضایل اخلاقی و سجایای انسانی نایل گردد باید از دستور خرد اطاعت نماید، وظیفه‌شناس باشد، از افراط و تفریط بپرهیزد، و فعالیت‌های نفسانی خویش را با موافقت عمل انجام دهد، ولی نمی‌گوید ضامن اجرای قضاوت‌های

عقلی چپست و چه نیرویی می‌تواند غرایز سرکش را مهار و آدمی را به وظیفه‌شناسی و ادار سازد.

می‌دانیم که عقل مانند علم است، همان‌طور که علم مستلزم عمل نیست و بسیار اتفاق می‌افتد که مردم به کشش غرایز و شهوات برخلاف علم خود عمل می‌کنند، همچنین بین قضاوت عقل و اجرای آن ملازمه وجود ندارد و بسیاری کسانی که به پیروی از هوئی و تمایلات نفسانی خویش از اطاعت عقل سر باز می‌زنند و به فرمانش اعتنا نمی‌کنند.

عقل، در وجود آدمی مانند قاضی شریف و منزهی است که مسائل را به دقت بررسی می‌نماید و با بصیرت و بینش، به خوب و بد آن‌ها رأی می‌دهد، ولی قدرت اجرا و عمل در اختیار غرایز و احساسات است، تمایلات غریزی و خواهش‌های نفسانی کور و بی‌شعورند، به صلاح و فساد توجه ندارند، خیر و شر را درک نمی‌کنند، و تنها ارضای خود را می‌طلبند به علاوه آنقدر نیرومند و توانا هستند که عقل نه فقط قادر نیست آنها را مهار کند و به اطاعت خود وادارشان سازد، بلکه در مواقع تهییج احساسات و طغیان غرایز، عقل سرکوب می‌گردد هوای نفس خودسرانه و آزاد عمل می‌کند، و به خواسته‌های خود آن‌طور که مایل است جامه‌ی تحقق می‌پوشاند.

مرجع تشخیص اخلاق:

در نظر طرفداران اخلاق نسبی، مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد، افکار عمومی است و معیار فضیلت و رذیلت، قبول و ردّ اجتماع است، اینان عقیده دارند که گرایش به رفتار اجتماعی هر چند دارای عیب و نقص باشد، علامت خوبی اخلاق و باعث مصونیت از انتقاد

است و تخلف از روش های عمومی، اگر چه آن تخلف به جا و صحیح باشد، نشانه‌ی اخلاق بد و مایه‌ی ملامت و سرزنش مردم است، ولی در آیین مقدس اسلام، مرجع شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها قرآن شریف است و اولیای گرامی اسلام به پیروان خود توصیه کرده‌اند که گفته‌های مردم را معیار خوبی و بدی خویش ندانند و از نفی و اثبات آنان غمگین و خوش دل نشوند، بلکه خود را با کتاب خدا بسنجند و خوبی و بدی اخلاق و اعمال خویشان را با موازین قرآن کریم اندازه‌گیری نمایند.

اخلاق و کرامت نفس:

در مکتب اسلام، حسن خلق و فضیلت عبارت از کرامت نفس است، افرادی که روحشان از خصلت بزرگواری، شکل گرفته و شریف‌النفس بارآمده‌اند، دارای فضایل اخلاقی و ملکات انسانی هستند، اینان با طبع عالی و بلندی که دارند، پیرامون رذایل اخلاقی نمی‌گردند، به کارهای پست و ذلت‌بار دست نمی‌زنند، بنده‌ی دنیا و برده‌ی شهوت خود نمی‌شوند و خویشان را به پلیدی‌ها گناه‌آلود نمی‌کنند، برعکس، افرادی که روحشان از فرومایگی شکل گرفته و با پستی و خواری نفس بار آمده‌اند همواره در معرض گناه و رذایل اخلاقی قرار دارند، و جامعه از سوء رفتار و گفتار آنان احساس نگرانی و ناامنی می‌کند.

ارزش ادب در اجتماع:

در پرتو انجام وظایف اخلاق و ادب فضایل انسانی در جامعه شکوفا می‌گردد، بین مردم روابط دوستانه برقرار می‌شود، شخصیت و شرف

یکدیگر را محترم می‌شمیرند، با هم به گرمی و گشاده‌رویی برخورد می‌کنند، و زندگی را با شیرین‌کامی و نشاط می‌گذرانند.

اخلاق و ادب، انسان را اجتماعی می‌سازد و از عدم اعتنا به دیگران و توجه مخصوص به خود که اغلب بر اثر عادات به وجود می‌آید جلوگیری می‌کند، ادب از آن جهت که عمومی است جنبه‌ی جهانی دارد و اولین زبان زنده‌ی اجتماع است.

زبان ادب، همگانی و ابتدایی و برای همه‌ی مردم قابل فهم است، ادب در حقیقت موجب احترام متقابل است و می‌تواند رابطه بین طبقات مختلف باشد، همه‌ی مردم قادرند به طور متساوی و بدون هیچ مخارجی آن را داشته باشند و اگر کسی خود را از آن محروم کند اشتباه کرده است.

ادب، مبارزات طبقاتی را کاهش می‌دهد، با داشتن ادب، فقیر از غنی و قوی از ناتوان می‌تواند پذیرایی کند، ادب بیشتر از تمام بیانیته‌های مربوط به حقوق بشر به مساوات و برادری کمک کرده است.

تحدید غرایز:

بشر در دوران طفولیت که مرحله‌ی اول زندگی است، فاقد شرایط تکلیف است، به همین جهت مانند حیوانات، تحت تأثیر قدرت و حکومت او قرار دارد، بی‌قید و شرط از پی ارضای غرایز خود می‌رود و در کارهای خویش مسئولیت قانونی و شرمی ندارد، با سپری شدن ایام کودکی و پایان رفتن دوران حیوانی، حیات اجتماعی و عقلانی من که مرحله‌ی دوم زندگی بشر است آغاز می‌گردد، در این موقع افراد به ادای تکالیف قانونی و رعایت مقررات اخلاقی مکلف و